

مهم‌ترین رویدادها

دیگری سازی را از طریق روش‌شناسی تحقیق شروع کنند: «آنها باید از جایگاه نابرابر پژوهشگر حرفه‌ای پایین بیایند، آنها هر چقدر بخواهند زُست این را بگیرند که به موضوع تحقیق نزدیک شدند، باز هم در جایگاهی نابرابر قرار دارند. آنها نیاز دارند به یک جامعه‌شناس مردم‌دار ارگانیک بدل شوند. ارگانیک به‌این معنا که نوع رابطه آنها دوطرفه و مشارکتی باشد و نقش آنها همراه است: نه‌لزوماً روشنفکر، سبک فعالیت بیش ازاینکه نوشتاری، رسانه‌ای و تک‌گویانه باشد، باید میدانی و مشارکتی باشد.»

براساس تقسیم‌بندی ایثاری، گروه اول جامعه‌شناسان که بخش بزرگی از تحصیلکرده‌های حوزه علوم اجتماعی هستند، وارد عرصه سکوت و عدم‌واکنش شدند: «ما باید به این سوال پاسخ دهیم که چرا جامعه‌شناس ایرانی ترجیح می‌دهد به نام علم و عینیت، حصار حفاظتی را دور خودش ایجاد کند و تبدیل به جامعه‌شناس گلخانه‌ای و پشت‌میزنشین شود؟» او دسته دیگر را «جامعه‌شناسان پیشرو» نامید و گفت که تعداد زیادی ندارند، اما در همین ماه‌های اخیر مواجهه پیشروانه‌ای با مهاجرستیزی داشتند: «آنها در سنت جامعه‌شناسی انتقادی قرار داشتند و در لحظات نادری، جامعه‌شناس مردم‌دار ارگانیک بودند و تعاملی میان آنها و جامعه افغانستانی شکل گرفته بود. بااین حال بیشتر آنها به باور من، جامعه‌شناس مردم‌دار سنتی بودند؛ به این معنا که دانشگاه را به عرصه عمومی می‌بردند اما مخاطب‌شان نامرئی است. مخاطب مشخصی ندارند و منفعل‌اند. آنها گفت‌وگو شکل نمی‌دهند و بیشتر مونولوگ برقرار می‌کنند.» دسته آخر هم جامعه‌شناسانی هستند که به‌نظر او در مرز بین جامعه‌شناس سیاست‌گذار و جامعه‌شناس مردم‌دار قرار دارند و موضع‌گیری‌های آنها بازتولیدکننده مهاجرستیزی و نظم موجود بوده است.

به رسمیت شناختن «غیر»

در ادامه این نشست **عتیق اروند، پژوهشگر تاریخ** در سخنرانی خود با عنوان «تقریری حقوقی از موقعیت پناهندگان افغانستانی مقیم ایران»، ساختار اصولی را که برای دفاع از مهاجران افغانستانی در ایران مطرح می‌شوند، نقد کرد و توضیح داد که چرا باید این اصول بازنگری شوند. به گفته او فعالان حقوق بشری در گفت‌وگوهای دوستانه و سخنرانی‌های رسمی تلاش می‌کنند با تأکید بر اصل «این‌همانی» وابسته به اشتراکات فرهنگی و تاریخی، از مهاجران افغانستانی مقیم ایران دفاع کنند، اما به‌نظر می‌رسد که خود این اصل سست‌بنیان است؛ چون نزاع بزرگی بر سر این فرضیات فرهنگی و تاریخی وجود دارد. اروند این نزاع‌ها را به سه گروه تقسیم کرد و گفت: «نزاع اول بر سر خاطره تاریخی است، برای مثال با حسن‌نیت گفته می‌شود که ما قبلاً یک ملت بوده‌ایم، اما مسئله این است که کدام ملت، تحت چه نامی، در چه دوره‌ای؟ آیا این فرض براساس این است که ایران مرکز بوده و افغانستان امروزی، پیرامون این مرکز بوده یا برعکس؟ نزاع دوم بر سر دستاوردهای فرهنگی است؛ از سال‌ها پیش حتی از زمان سلطنت زائرشاه در افغانستان و محمدرضاشاه در ایران، این دعوا بر سر دستاورهای فرهنگی و دعواهایی بی‌پایان بر سر زادگاه زرتشت، مولانا، ابن‌سینا، شاهنامه، غزنویان، سبک معماری، ادوات موسیقی و حتی این اواخر بر سر خوانندگان موسیقی پاپ هم وجود داشته است. نزاع سوم، بر سر وضع تمدنی و باز هم متوجه کسانی است که از حقوق مهاجران افغانستانی در ایران دفاع می‌کنند. در میان صحبت‌های آنها چنین به‌نظر می‌رسد که افغانستانی به‌مثابه یک «غیر» است که عقب‌ماندگی خود را نشان می‌دهد. مثلاً می‌گویند که لهجه دری بسیار شیرین است؛ چون قدیمی‌تر است و واژه‌های عربی کمتری دارد، در نتیجه فارسی دری عقربمانده‌تر از فارسی مدرن است. گفته می‌شود ما از نظر فرهنگی بسیار به‌هم نزدیک هستیم و به‌واسطه تعداد کتاب‌های ترجمه و تألیف شده‌ای که از طریق ایران وارد افغانست‌ان می‌شود، می‌توانیم آن را ببینیم، اما در درون آن هم باز به‌نظر می‌رسد که ایران، واسطه فرهنگ مدرن است و به‌واسطه آن به‌سمت افغانستان سرریز می‌شود.» به گفته او ممکن است بعضی از این نزاع‌ها درست و بر خی اشتباه باشد؛ اما این نزاع‌های بی‌پایان نشان می‌دهد که اصل اشتراکات فرهنگی و تاریخی، به جایی نمی‌رسد و از اساس بی‌پایه است.

این پژوهشگر اجتماعی ادامه داد: «برای اینکه کنش داشته باشیم، باید دیگری باشیم که آن افعال را به ما نسبت دهند؛ بنابراین خودآگاهی یک دستاورد جمعی است. فیثنه خودآگاهی را در سه نسبت تعریف می‌کند که حالت سوم آن می‌گوید بدن من یک هویت شخصی محسوب می‌شود و فراتر از همه هویت‌هایی است که من از دل اجتماع به‌دست می‌آورم. چرا به‌واسطه دیگری من گزارشی از بدن خویشتم به‌دست می‌آورم؟ به این دلیل که دیگری بیشترین شباهت را به من دارد و بر پایه همین شباه می‌توانم از بدن‌مند و خودآگاه بودن خود مطلع باشم. فیثسته می‌گوید، من باید آزاد باشم تا خودم را وصف کنم، پس آن دیگری هم باید آزاد باشد تا بتواند فرانهی کردن خویشتم را در من ببیند؛ یعنی آزادی باید به‌طور انعکاسی در هر دو وجود داشته باشد که به یک جامعه مناسب دست پیدا کنیم. بحث فیثسته این است که خودآگاهی و فرانهی کردن خویشتم و در آخر آزادی، از دل حیات اجتماعی می‌آید؛ یعنی اگر حیات اجتماعی، ساختار و بستر را برای کنش‌های آزاد افراد مهیا نکند، در واقع اساساً چیزی به نام خودآگاهی فردی معنایی ندارد. در جوامع بسته که یک گروه به انزوا کشیده می‌شوند، صحبت در باب آزادی هیچ معنایی ندارد. در فیثسته اصل به‌رسمیت‌شناختن، ربطی به ملیت، جنسیت، قومیت، مذهب و... ندارد، بلکه کاملاً حاصل کنش فردی ناظر بر غیر است.»

در دایره‌ای وسط حیطا اردوگاه بدون تکیه‌گاه، زیرنورآفتاب و بدون امکان نوشیدن آب، در شرایطی تحقیرآمیز قرار گرفتند. اتفاقاتی که حول ماه‌های جنگ ۱۲ روزه افتاد، سیاست‌هایی که مربوط به آن دوره نبود و پیش‌ازآن آغاز شده بود، تشدید شد که مهاجر افغانستانی را به یک عدد تبدیل کرده بود و سیاست آماری وجود داشت که باید تابوبوس‌ها پر می‌شدند و آماری از دستگیری‌های روزانه وجود داشت. آنجا انسان افغانستانی قرار بود سیاست‌های آماری را تأمین کند. مجموعه این سیاست‌ها، مهاجر افغانستانی را در یک چرخه موقتی‌سازی دائمی قرار داده که مدام به او ثابت می‌شود، دیگری و بیگانه است.»

این پژوهشگر اجتماعی از عرصه دوم بیگانه‌ستیزی گفت و آن را عرصه بازار و اقتصاد نامید: «بسیاری از مهاجران نسل دوم، اگر چه تلاش کردند از مشاغل پدران‌شان که کارگرانی ساده بودند، فاصله بگیرند و اگر همچنان کارگر بودند، اما باز هم می‌گفتند که انتخاب شغل برایشان بیشتر تحمیلی است تا انتخابی. کسانی بودند که با وجود تحصیلات دانشگاهی نتوانسته بودند در مشاغل مرتبط کار کنند. فردی بود که حقوق خوانده بود و نمی‌توانست پرورنده وکالت بگیرد. محدودیت‌های مشاغل چهارگانه که قانون برای مهاجر افغانستانی تعیین کرده، آنها را با محدودیت‌های متعددی روبه‌رو می‌کند.» به گفته او بسیاری از افرادی که در سال‌های اخیر وارد ایران شده بودند و با آنها گفت‌وگو کردند، مشاغل طاقت‌فرسا داشتند: «کارگران رستوران به پلیس زنگ زدند که سرآشپز افغانستانی رستوران، دستگیر و ردمز شود. مشتریان به فرد افغانستانی گفته بودند که آنها در بازار هستند و همه‌جا را دست گرفتند. بسیاری از آنها اگر می‌خواستند ارتقای اقتصادی داشته باشند، با محدودیت مواجه می‌شدند و حق گرفتن مجوز برای کارگاه یا حق سرکارگر بودن را نداشتند. از اصناف به کارگاه می‌آیند و به آنها می‌گویند که حق سرکارگر شدن، ندارند.» ایثاری توضیح می‌دهد در لحظات معدودی که مهاجر افغانستانی می‌خواهد کمی ثبات و ارتقای اقتصادی پیدا کند، امکانی فراهم نیست، مگر اینکه یک ایرانی به نیابت از او این کار را انجام دهد: «من نام این فرآیند را شهروندی نیابتی می‌گذارم؛ لحظاتی که قرار است مهاجر افغانستانی مالک خودرو شود یا مجوز کارگاهی را بگیرد یا خانه‌ای داشته باشد؛ به‌واسطه وابستگی به یک ایرانی باید این کار را انجام دهد و در ماه‌های اخیر و پس از اخراج‌های گسترده‌ای که اتفاق افتاد، از این موضوع سوءاستفاده‌های زیادی شده است، چون مالک داری‌ای، یک ایرانی بود.»

او در ادامه، از سطح سوم بیگانه‌ستیزی نمادین و فرهنگی گفت: در این سطح باورهای رایج، بدیهی فرض شده و آزمون نشده که به‌واسطه کلیشه‌سازی‌ها، هشتگ‌های فضای مجازی و رسانه‌ای و تعمیم‌دادن در جامعه در باره مهاجر افغانستانی بازتولید می‌شود. به گفته او، ردپای این موارد در فرآیند مهاجرستیزی بسیار پررنگ بود و در نهایت بیگانه‌ستیزی در زندگی روزمره و تعاملات چهره‌به‌چهره مهاجران افغانستانی هم گزارش شده است. به گفته او بعد از جنگ ۱۲ روزه بسیاری به مهاجران افغانستانی اعلام کردند که اوایل جنگ با همه همسایه‌ها کنار هم بودند، اما پس از مسائلی که درباره پهبادهای مطرح شد، رفتار همسایگانی که سال‌ها با آنها بر خورد چهره‌به‌چهره داشتند و به خانه‌های هم رفت‌وآمد می‌کردند، تغییر کرده است: «بسیاری از افرادی که مهاجر نسل دوم بودند، می‌گفتند پیش از جنگ، جاهایی این احساس را داشتند که شاید چشم‌اندازی وجود داشته باشد که در این جامعه، دیگری نباشند. اما پس از جنگ و اتفاقاتی که افتاد و پروپاگاندایی که شکل گرفت، این امید را ندارند و میل به مهاجرت به کشور ثالث پس از جنگ اخیر، در مهاجران نسل دوم افزایش پیدا کرده است.»

این پژوهشگر در ادامه روایت‌هایی را مطرح کرد؛ روایت اول او مربوط به زنی است که جزو مهاجران نسل دوم و سال‌ها در ایران زندگی کرده بود. او در یکی از دانشگاه‌های ایران، علوم اجتماعی خوانده بود و اشاره می‌کرد زمانی که سقوط کابل اتفاق افتاد، حس تنهایی و از دست‌رفتن را در لحظاتی که به او خبر می‌رسید اقوام‌اش در آشوب‌های آن روزهای کابل گم شدند، تجربه کرده و نیاز به دوستانش در حوزه علوم اجتماعی داشته تا کنارش باشند. او در آن لحظات تنهایی در حال راه‌رفتن در سیدخندان بوده، گریه می‌کرده و با دوستانش که علوم اجتماعی خوانده‌اند، تماس گرفته اما کمکی از آنها برنیامده است. راننده‌های تاکسی در سیدخندان به کمک‌اش آمدند و به او دل‌داری دادند و این اولین باری بود که او احساس کرده توسط یک ایرانی فهمیده شده است: «صحبت‌های او مرا به این فکر فرو برد که ما به‌عنوان پژوهشگران علوم اجتماعی، لازم است به اخلاقیات مراقبت‌توجه کنیم و به‌جای فاصله‌گیری از موضوع پژوهش، با آن درگیر شویم. مراقبت را می‌توان حضور در صحنه رنج دانست؛ نه اینکه صرفاً یک واکنش بیرونی نشان داد یا در مقام سخنران و روشنفکر، حرف‌هایی زد. او برای من تعریف کرد که بارها در نشست‌های دانشگاهی در دانشکده‌های علوم اجتماعی بوده، اما همچنان از علوم اجتماعی در ایران، احساس ناامیدی می‌کند.» ایثاری روایت دیگری را هم مطرح کرد: «روایت دوم مربوط به یک کارگاه خیاطی در حاشیه شهر تهران است و قرار بود ما به آنجا برویم و با دو نفر داوطلب در آنجا مصاحبه نیمه ساختار یافته انجام دهیم. اما آنها به ما گفتند که می‌خواهند همه در کنار هم صحبت کنند و بسیاری از آنها تجربه مشترک دارند و می‌خواهند، گفت‌وگوی جمعی انجام شود و ما از مقام پرسشگر به عضوی از آن جمع و تسهیلگر تبدیل شدیم. این تجربه برای من بسیار متفاوت بود. احساس کردم هویت مشترک و مای جمعی شکل گرفته و فضای اعتماد واقعی به‌وجود آمد که مسیر پژوهش ما تغییر کرد.» او بر این‌باور است که پژوهشگران علوم اجتماعی نیاز دارند مبارزه با

همدیگر شود: «این ترس‌ها توسط نخبگان سیاسی و دانشگاهی مصادره می‌شوند و باید درباره این مسئله حرف زد که نخبگان سیاسی، این ادبیات را مصادره می‌کنند و از آن حرف می‌زنند و به طرح‌های ضدجنبش کمک می‌کنند. این ادبیات، نظام اقتدارگرا را بازسازی می‌کند. ما باید به‌جای ایستادن برای دیگری که نمی‌شناسیم، اتصال برقرار کنیم و بین هم، ایجاد علاقه کنیم تا بتوانیم برای هم بایستیم.»

▼ ناآگاهی یا پنهان کردن روابط قدرت

آرش نصرافشهانی، پژوهشگر اجتماعی که با ممانعت از حضور در دانشکده علوم اجتماعی مواجه شده و به‌شکل آنالین در نشست حضور داشت، درباره مسئله استثناکرایی ملی و نژادپرستی صحبت کرد: «این نگاه وجود دارد که ایران به‌لحاظ تاریخی، تمدنی و فرهنگی منحصر‌به‌فرد، خاص و برتر است و مسیر تاریخی آن با همه جهان جداست. در نتیجه یک مأموریت و رسالت تاریخی دارد و این تفاوت، باعث می‌شود مفاهیمی که ما همه جهان را با آن می‌شناسیم، به چنگ نیاید.» او معتقد است که این موضوع، هم در بیرون، هم در درون آکادمی وجود دارد و قدرت گرفته است: «این شکل از استثناکرایی صورت‌های نظری دارد که برای آن تئوری‌پردازی هم شده و نمونه‌ان، نظریه ایرانشهری است که ایران را مرکز عالم و ازلی می‌داند و ویژگی‌های منحصر‌به‌فردی درباره ایران می‌گویند که ثابت شود، ایران موجودیتی استثنایی است. تاریخ و شکوه ایران به‌شکل گسترده‌ای در فضای مجازی بسط داده می‌شود و به‌لحاظ روانشناسی - اجتماعی مخاطب بسیاری پیدا کرده است.» نصرافشهانی بخشی از این نگاه را ناشی از سرخوردگی از شرایط امروز دانست و گفت، این گفتار استثناکرا به کسانی که از وضعیت موجود ناامیدند، امید می‌دهد: «به‌منظرم مسئله در خطر دیدن یک موجودیت است که نیازمند داشتن آیدئولوژی برای پیدا کردن ثبات است. کاری که پروژه استثناکرایی ملی در ایران می‌کند، این است که مدام از زیر بار مفاهیمی که در جهان استفاده می‌شود، فرار می‌کند و آنها را به این شکل بی اعتبار می‌کند که کسی نمی‌تواند درباره ایران نظر دهد و مباحث بیگانه‌ستیزی با بیگانه‌هراسی، غیرقابل اطلاق به ایران می‌شود. پدیده نژادپرستی، امری است که در زمان تاریخی و جغرافیای خاصی و در غرب اتفاق افتاده و آنچه آنجا اتفاق افتاده، در اینجا نیست. اینجا هم جوشی، تنوع بوده؛ بدون اینکه ستمی بر گروهی روا شود.»

این موارد در حالی مطرح می‌شود که در سطح جهانی، مفهوم نژادپرستی به‌شکل جمعی و با عنوان نژادپرستی‌هایبان می‌شود: «چون به‌شکل متنوعی در زمینه‌های تاریخی و اجتماعی مختلف ظهور می‌کند و اشکال متنوعی دارد. آنچه در آمریکا علیه سیاهان رخ می‌دهد، با آنچه در اروپا علیه مسلمانان اتفاق می‌افتد، با آنچه هم همین ویژگی را دارند و نمی‌توان این مفاهیم را کنار گذاشت: «ما یک منطق مشترک برای تمام پدیده‌هایی که در جهان اتفاق می‌افتد، داریم و برای برخی گروه‌ها مرزهایی را ترسیم می‌کنیم که طبیعی جلوه داده می‌شوند؛ در حالی که می‌تواند در شرایطی وجود نداشته نباشد. بر مبنای همین مرزها سلسله‌مراتبی شکل می‌گیرد و مشروع دیده می‌شود که گروه‌ها در سیستم متفاوتی دسترسی به حقوق و منابع داشته باشند. این همان نژادپرستی است، صرفنظر از منطقه جغرافیایی.»

▼ تجربه‌های آمیخته با ستیز

مریم ایثاری، جامعه‌شناس و استادیار گروه جامعه‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی در بحث خود با عنوان «بیگانه‌ستیزی؛ از تجربه زیسته تا تقسیم‌کار اجتماعی» ابتدا ردپای بیگانه‌ستیزی در روایت‌های مهاجران افغانستانی را بازگو کرد. ایثاری با مهاجران نسل دومی صحبت کرده است؛ کسانی که یا خود یا خانواده‌شان، متولد ایران هستند و در سال‌های کودکی آنها. در دهه ۷۰ به ایران مهاجرت کرده‌اند: «بخش دیگر هم افرادی بودند که بعد از روی کارآمدن طالبان، وارد کشور شدند. برخی کارت آمایش داشتند و برخی هم در ایران زیست غیررسمی دارند. ما در یافته‌های خود حداقل چهار لایه از مهاجرستیزی را در تجارب زیسته آنها ردیابی کریم. دسته اول، بیگانه‌ستیزی نهادی و بروکراتیک است که مثال‌های قطع سیم‌کارت، مسدودشدن حساب‌های بانکی، بی اعتبارسازی مدارک اقامتی و ثبت‌نام نشدن فرزندان‌شان در مدارس است. این یک فرآیند مداوم سلب مالکیت و بی اعتبارسازی است که باعث ناامنی هستی شناختی در بین افراد می‌شود. در کنار این مسئله، حاکمیت ابهام و سیاست‌های سلیقه‌ای هم وجود دارد که باعث سردرگمی مهاجران می‌شود.»

ایثاری معتقد است که انسان افغانستانی به‌صورت مداوم با ناامنی، سردرگمی و آینده‌ای مبهم مواجه است: «نمونه آن، سایه پلیس و خطر اخراج برای آن‌هاست که در ماه‌های اخیر بسیار پررنگ بوده است. برخی از مهاجران نسل دوم که اقامت‌های قانونی داشتند، می‌گفتند وقتی پلیس حمله می‌کند آنها هم فرار می‌کنند؛ چون در زمان دستگیرشدن، تفاوتی بین افراد با مدرک و بی‌مدرک وجود ندارد. بسیاری از مهاجران نسل دوم تجربه دستگیری داشتند و آنها را به اردوگاه‌ها فرستاده بودند،



آرش نصرافشهانی پژوهشگر اجتماعی: ما یک منطق مشترک برای تمام پدیده‌هایی که در جهان اتفاق می‌افتد، داریم و برای برخی گروه‌ها مرزهایی را ترسیم می‌کنیم که طبیعی جلوه داده می‌شوند؛ درحالی که می‌تواند در شرایطی وجود نداشته نباشد. بر مبنای همین مرزها سلسله‌مراتبی شکل می‌گیرد و مشروع دیده می‌شود که گروه‌ها در سیستم متفاوتی دسترسی به حقوق و منابع داشته باشند. این همان نژادپرستی است، صرفنظر از منطقه جغرافیایی



تا تقسیم‌کار اجتماعی» ابتدا ردپای بیگانه‌ستیزی در روایت‌های مهاجران افغانستانی را بازگو کرد. ایثاری با مهاجران نسل دومی صحبت کرده است؛ کسانی که یا خود یا خانواده‌شان، متولد ایران هستند و در سال‌های کودکی آنها. در دهه ۷۰ به ایران مهاجرت کرده‌اند: «بخش دیگر هم افرادی بودند که بعد از روی کارآمدن طالبان، وارد کشور شدند. برخی کارت آمایش داشتند و برخی هم در ایران زیست غیررسمی دارند. ما در یافته‌های خود حداقل چهار لایه از مهاجرستیزی را در تجارب زیسته آنها ردیابی کردیم. دسته اول، بیگانه‌ستیزی نهادی و بروکراتیک است که مثال‌های قطع سیم‌کارت، مسدودشدن حساب‌های بانکی، بی اعتبارسازی مدارک اقامتی و ثبت‌نام نشدن فرزندان‌شان در مدارس است. این یک فرآیند مداوم سلب مالکیت و بی اعتبارسازی است که باعث ناامنی هستی شناختی در بین افراد می‌شود. در کنار این مسئله، حاکمیت ابهام و سیاست‌های سلیقه‌ای هم وجود دارد که باعث سردرگمی مهاجران می‌شود.»

ایثاری معتقد است که انسان افغانستانی به‌صورت مداوم با ناامنی، سردرگمی و آینده‌ای مبهم مواجه است: «نمونه آن، سایه پلیس و خطر اخراج برای آن‌هاست که در ماه‌های اخیر بسیار پررنگ بوده است. برخی از مهاجران نسل دوم که اقامت‌های قانونی داشتند، می‌گفتند وقتی پلیس حمله می‌کند آنها هم فرار می‌کنند؛ چون در زمان دستگیرشدن، تفاوتی بین افراد با مدرک و بی‌مدرک وجود ندارد. بسیاری از مهاجران نسل دوم تجربه دستگیری داشتند و آنها را به اردوگاه‌ها فرستاده بودند،

خبرسازان

موضوعات

موضوعات

انتقاد از مصوبه تعرفه‌های پرستاری

نایب‌رئیس اول شورای عالی، سازمان نظام پرستاری را گنگ خواند و تأکید کرد که این مصوبه برای جامعه پرستاری قابل پذیرش نیست. به گزارش ایلنا، یوسف رحیمی با انتقاد از مصوبه شورای عالی بیمه درباره تعرفه‌های پرستاری گفت: «این تصمیم از روی غفلت یا عامدانه، با وجود دستور ریاست‌جمهوری برای دعوت نماینده نظام پرستاری در غیاب نماینده این سازمان، گرفته شده و برای جامعه پرستاری قابل‌پذیرش نیست. سوال این است که آیا، هم ارزش نسبی، هم جزء حرفه‌ای ۵۶ درصد جداگانه افزایش پیدا کردند یا برای مثال، یکی از آنها ۲۵ و دیگری ۳۱ درصد افزایش پیدا می‌کند. مصوبه شورای عالی بیمه قابل فهم نیست.»

موضوعات

ادامه سر مقاله

موضوعات

این ویژگی در مرحله عمل رنگ می‌بازد آنجا که گفت: «در‌مورد بنزین، بحث ما اجرای عدالت است، الان بنزین را لتری حدود ۶۰ هزار تومان وارد می‌کنیم و لیتری ۱۵۰۰ تومان می‌فروشیم. -وضعیت فعلی بنزین به‌ضرر محرومان است، -درآمد اصلاح قیمت بنزین را به کالابریک اختصاص می‌دهیم.»

این رویکرد دهنده‌ناکافی نیست بلکه‌نادرست هم هست. اول: چرا دولت بنزین ۶۰ هزار تومانی را از پول این ملت می‌خرد و رایگان توزیع می‌کند که قاچاق شود؟ مجوز علمی و عقلایی و اخلاقی این خریدهای کلان چیست؟ دوم: این سیاست به‌ضرر همه است و نه‌فقط محرومین. ملت و کشور زیان می‌کند و زیان وحشتناک هم هست و شما هم این واقعیت را می‌دانید؟ چرا همه انرژی را به مردم منتقل نمی‌کنید تا آن گونه که می‌خواهند هزینه و مصرف کنند؟ چرا پاسخ به این پرسش‌های مهم را با حملات تکراری خود می‌دهید؟

آقای پزشک‌یان گفت که: «دستور دادم سیم‌کارت‌های سفید، سیاه شود تا بفهمند بقیه چه می‌کشند. فیلترینگ بدترین چیزی است که در کشور با آن روبه‌رو هستیم.» می‌گویند ظلم با‌لسویه عدل است. شاید بر این اساس دستور مزبور را داده‌اید، دستوری که بعید است اجرایی شود. اگر هم بشود وعده شما این نبوده است. شما تاکنون برای تحقق وفاق سعی کرده‌اید با توافق کار شود ولی الان می‌بینید که با چه جماعت خودخواهی طرف هستید. خُب اگر این بدترین چیز است و بدون هیچ منطقی ادامه دارد چرا کاری نمی‌کنید؟ دستور بدیهی همه سفید شوند و نه سیاه. وعده شما سفید کردن سیم‌کارت بود و نه سیاه کردن آن.

ایشان در ادامه به مسئله دنباله‌دار حجاب پرداختند و البته به روشنی گفتند که: «موضوع حجاب مسئله ساده‌ای نیست که با دستور و تحکم حل شود؛ اما مسئله‌ای است که باید حل شود و باید برای آن اقتاع ایجاد کرد. هر آنچه مقام معظم رهبری تأکید دارند، نیازمند کار اقلاعی و فرهنگی است.» متأسفانه حکومت نمی‌تواند این مسئله را حل کند به دو دلیل. اول مسئله اصلی حجاب نیست بلکه چیز دیگری است. اگر در دولت رئیسی خانم‌ها در کیش بدون خیلی هم خوب است ولی در این دولت باید حجاب جتال شود و پرونده کفبری باز کرد. با این رویکرد هیچ‌وقت هیچ مسئله‌ای حل نمی‌شود. آقای اژه‌ای هم دیروز گفتند: «برخی ناهنجاری‌های اجتماعی مثل حجاب غیرقابل تحمل شده و همه در مقابل آن مسئولیم.» معنای ضمنی این سخن خیلی مهم است. یعنی تا یک جایی قابل قبول است بیش از آن نیست. خُب ا چرا چیست؟ اعلان همان حد قابل قبول. این حد هر چه باشد قانون موجود (تبصره ۶۳۸) نیست. این حد را باید بانظر جامعه تعیین کرد تا همه تکلیف خود را بدانند و مردم هم از آن حمایت کنند. حکومت حاضر نیست کوچک‌ترین اعتطافی به خرج دهد آن هم درباره قانونی که هیچ‌گاه اجرایی نبوده و اجرایی هم نشده است. متأسفانه مردم هم سرگردان هستند و مطابق درک عرفی خود عمل می‌کنند.

آقای پزشک‌یان به مسئله مهم دیگر که بودجه باشد پرداخت و گفت: «عالم تورم دولت، بانک‌ها و مجلس هستند. قانون بدون پول می‌نویسند و مجبوریم پول چاپ کنیم. بودجه سال آینده را فقط با ۲ درصد رشد نوشتیم.» خواهیم دید که این ادعا چقدر واقعیت دارد؟ آن هم در اقتصادی که نزدیک به ۵۰ درصد تورم خواهد داشت و در شرایط نیمه‌جنگی قرار دارد؟ در اغلب سال‌های گذشته رشد هزینه‌های دولتی از خصوصی بیشتر بوده است. اسمال با ۵۰ درصد تورم چگونه می‌تواند بدون اصلاحات سیاسی و رویکردی فقط ۲ درصد رشد بودجه داشت؟

در ادامه گفتند که: «همه ما در ایجاد مشکلات امروز مقصر هستیم. چپ یا راست، با تفاوت یا بی تفاوت ما هستیم و بودیم که باید پاسخگو باشیم. ناترازی‌ها در حوزه‌های مختلف برق، آب، پول، محیط زیست و فرهنگی تازه به وجود نیامده است، ناترازی فرهنگی مدت‌هاست که ادامه دارد.» این درست، ولی بعید است که کسی دنبال یافتن محکوم باشد اگر حکومت و دولت در مسیر کاهش و حل مشکلات قرار داشته باشند.